

The Role of Farabi’s Idea in Configuration of Iranian Revolution with Relevance of Dr. Tabatabaei’s Deterioration Thesis

Ardavan Yousefzadeh*

Abstract

The “deterioration theory” after Dr. Tabatabai’s books placed in the Iranian Political Thoughts, but till now we don’t confront to an enhanced reply to this idea. This idea has a good and strength thesis which completely ignored. This essay will try to put an idea which contemplate that Fall Down means continuity vice versa. On the other hand, if this idea means irrelevant and a deep gap with Machiavellianism, is absolutely correct. Because when we go beyond rhetoric ideas about Aristotle, Islam and Machiavel we confront with the exact idea of Dr. Tabatabaei which spoke about the array of powers and ideas in Iran not about a Falling Down of an Idea. As a matter of Fact the conclusion is that till this idea we could not rely on sky and the roots come back to terrestrial matters.

Keywords: deterioration, Seyyed Javad Tabatabai, Farabi, Saadat, Islamic Revolution.

* Ph.D. Candidate of Political Thought - Institute for Humanities and Cultural Studies. Tehran, Iran,
ardavanirani@gmail.com

Date received: 17/07/2023, Date of acceptance: 05/11/2023



نقش فلسفه سیاسی فارابی و ارتباط آن با نظریه زوال سید جواد طباطبائی

اردوان یوسفزاده*

چکیده

نقش فلسفه سیاسی فارابی در شکل گیری فلسفه سیاسی انقلاب اسلامی و ارتباط آن با نظریه زوال آقای دکتر طباطبائی موضوع اصلی این نوشتار است. زوال یا گسست پس از انتشار کتاب‌های دکتر طباطبائی از مهمترین مسائل اندیشه سیاسی دهه اخیر ایران گشته ولی تا به امروز بنظر می رسد تنها نسبت به پاسخگویی به پروبلما تیک مطرح گشته قدم گذاشته شده و به ایجابی که در بین السطور این نظریه حاکم می باشد کمتر توجهی مبذول گشته. مساله این مقاله در حول محور ایجابی بحث زوالی که مطرح گشته سعی می کند این فرضیه را بنیان بگذارد که زوال خود نه تنها نوعی پیوست در اندیشه می باشد بلکه اگر منظور زوال اندیشه سیاسی مبتنی بر آن چیزی است که ماکیاول از دامن اسکولاستیسیسم بیرون کشید ما را به آن چیزی که دوستی و سعادت منظور نظر ارسطو که در شهر وقوع می یابد باشد، نزدیکتر می نماید. همان امری که فارابی در فهم اغراض ارسطو مطمح نظرش می باشد. روش کاری این مقاله تطبیقی و تحلیل گفتمان می باشد. چرا که تاکید فارابی بر دوستی و فضیلت و سعادت و تاکید بر رابطه نیروها در اندیشه زوال بستر خوبی برای تطبیق و ایجاد دو نوع گفتمان می باشد. در نتیجه مقاله در پی کشف این امر خواهد بود که انقلاب اسلامی در حوزه اندیشه نوعی تحرک در رابطه میان نیروها بوده و یا مدینه فاضله می جسته است. البته هر کدام از این دو واقع گشته باشد عاملیت انقلاب اسلامی بر بوته آزمایش گذاشته شده است و دیگر نمی توان تنها بر آسمان تکیه زد.

کلیدواژه‌ها: زوال، سید جواد طباطبائی، فارابی، سعادت، انقلاب اسلامی.

* دانشجوی دکترای اندیشه سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
ardavanirani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۴



۱. مقدمه

موضوع فهم فارابی و اندیشه وی می تواند یکی از زیباترین وجوه فهم فلسفه اسلامی-ایرانی محسوب شود، چرا که نه تنها سعی وافر فارابی برای فهم اغراض ارسطو بلکه تاسیس فلسفه و خردی است که این توانائی را داشته باشد که مشکلات آن زمان دنیای اسلام نزدیک به غیبت کبری و مشکلات خلافت را تمهیدی بیندیشد. پرسش پژوهش از این قرار است گردآوری مجدد از صبغه های حکمت های قدما در اندیشه تاسیسی فارابی، خود دوباره نیازمند غرض یابی خواهد بود. غرض یابی دوباره این امید را بوجود خواهد آورد که بهتر و دقیق تر از افق های باز و گشوده پیش روی خود با ریشه هایی عمیقی که در اغراض گذشته وجود دارد بهره مند گردیم. در واقع فلسفه تاسیسی فارابی ذیل آنچه که ما تا به امروز در بازبینی و بازسازی فلسفه ایرانی به احتمال زیاد شاهد بوده ایم سوابقی مانند: حکمت خسروانی، حکمت اسلامی، حکمت ایرانی، اسلامی و حکمت یونانی را در خود گرد می آورد.

روش این مقاله تطبیقی و گفتمان محور می باشد چرا که به احتمال زیاد نمی توان یک گردآوری به تمام و کمال از تمامی غرض ها و همچنین تمامی ابعاد این تاریخ ارائه داد، در نتیجه از دستاوردهای دکتر جواد طباطبائی در فهم اغراض قدما در پس پشت اندیشه ورزی ایرانی-اسلامی بهره می بریم. با این ترتیب سعی وافر خواهد شد که ضمن ادای دین به انواع اغراضی که ذیل اندیشه زوال طباطبائی وجود دارد به احتمال بتوان از طریق نوآوری های فلسفی در انقلاب اسلامی ایران تلاش کرد تا تغییرات و تلون جدیدی که این حادثه در فلسفه ایرانی-اسلامی باعث گردیده را بیان و به تعدادی از سوالاتی که اندیشه زوال به قوت توانسته مطرح نماید پاسخ دهد.

۲. زمینه و زمانه فارابی

برای فهم فارابی شاید نیاز باشد که جا پای خود او بگذاریم که سعی بلیغی نمود تا اغراض کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را فهم نماید. (نصر، ۱۳۵۳: ۲۱۲). فارابی و فهم او خود نوعی چالش جدی ایجاد می نماید که تلاش می نمائیم فارابی را از داخل اعصار اپوخته، پراتنز یا فهم اصیل کرده و بهتر ببینیم، ولی خود چنین فهمی در صورت حدوث از خود تلونی نشان می دهد که نتوان به آن زیاده از حد تکیه نمود.

- فارابی از چه منابعی در اندیشه خود بهره برده است؟

فارابی بر مبنای فهم پدیدارشناسانه منابع فکری از اندیشه‌هایی سود برده که در زمان ما شناخته شده هستند ولی از منظر ساختگرایی احتمال زیادی دارد که از منابع فکری‌ای بهره برده باشد که نه خود فارابی و نه ما براحتی نتوانیم آنها را دسته‌بندی نمائیم و در این اعصار و قرون خاک گرفته باشد. فوکوئی نیاز می‌باشد که در آرشیوها بدنبال ریشه‌ها و مدارک آن منابع باشد. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۸). شناخت منابع فکری فارابی نه به مانند فهم اندیشه‌های ناب و نه فهم اندیشه‌هایی غیر رسمی می‌باشد بلکه در جهت یافتن روش شناسی‌ای در خور موسس فلسفه اسلامی است. نمی‌توان هانری کربن را برای فهم ریشه‌های این فلسفه و فرهنگ که فهم آن را در میان زمین و آسمان می‌جست مبنا قرار داد. (طباطبائی، ۱۳۶۷: ۸۰). در جهان واقعی و عصر ما هرمنیوتیک و ساختارشناسی در کنار پدیدارشناسی هر کدام به وجهی می‌توانند فهم ما را از زمانه فارابی تعمیق بخشند. دنیای امروز ما خود به تنوع ساختاری در کنار پدیدارهای یگانه بها می‌دهند و نشاید که میانه بودن فلسفه ایرانی-اسلامی را بعنوان یک خاصیت طرفه و یگانه ندانست. دنیای جدید خاصیت میانه بودن را به همه بخشیده است. (رجائی، ۱۳۷۳: ۱۱۰). در نتیجه چالش جدی در فهم اغراض فارابی تبدیل به پدیده‌ای جدید می‌گردد و می‌بایست با علم هرمنیوتیک (روشی و نه فلسفی) به سراغ آن رفت. (خنیفر، ۱۴۰۱: ۱۳۶)

۳. اغراض فارابی یا چالش جدی در فهم فارابی

فارابی می‌تواند از انواع اندیشه‌ها بهره برده باشد

الف) اندیشه اسلامی

اندیشه اسلامی در زمان فارابی و مشکلاتی که خلافت به آن دچار گردیده می‌تواند شیعه، با بارقه‌های سنی، یا سنی ریشه گرفته از شیعه باشد. جدال ذهنی و عملی نهاد خلافت در غیبت پیامبر و تلاش امت اسلامی برای یافتن راه حل برای این غیبت، وامدار هر دو اندیشه می‌باشد. (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۵). اسلام در آن دوره می‌بایست پاسخی برای مشکلات خود بیابد که این پاسخ دو راه حل ارائه می‌داد که عبارت بودند از بسته شدن دایره امامت و باز بودن این دایره. همین نوع از بحث باعث گردید که افق پیش روی اسلام بسته نگردد و همچنان باز باقی بماند تا از اندیشه‌های ملل دیگر بهره برده شود.

ب) اندیشه ایرانی (حکمت خسروانی)

حکمت خسروانی و یا اندیشه یکی دانستن اخلاق و سیاست و خالی بودن این معرکه از شناخت شهر و همچنین برتری فضیلت و سعادت فردی بر مصلحت عمومی، می تواند یکی از ریشه های فکری فارابی دانسته شود. (طباطبائی، ۱۳۹۹: ۲۸۰) چرا که مباحثی که فارابی و بعد ابوعلی مسکویه رازی و علی الخصوص ابوالحسن عامری نیشابوری در باب امامت مطرح می نمایند، نه شباهتی به اندیشه های صدر اسلام دارد که بدنبال جایگزینی فقط الهی و یا زمینی بود و نه اندیشه های یونانی که مصلحت عمومی در صدر امور آن محسوب می گشت. (طباطبائی، ۱۳۸۰: ۸۶). فردی دانستن رهبری یا امام بدون وجود مشاور و دیدن مقام بجای فرد در ترجمان فره ایزدی کاملاً اندیشه ای ایرانی در وجه خسروانی آن می باشد. ولی اینکه این فره ایزدی از تغلب بدست آمده یا عطیه ای الهی باشد ما را وارد مباحث سنی یا شیعه متاخر می نماید. (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۱۳). در واقع لمبتون با غیریت سازی از اندیشه امامت چنین نوآوری ای در اندیشه ایرانی-اسلامی بوجود آورده است.

ج) اندیشه یونانی

قبل از مکتب اسکندرانی و نهضت ترجمه و دارالحکمه بغداد، اندیشه ورزان اسلامی با اندیشه های یونانی آشنا شده بودند و در میزان آشنائی فارابی با زبان یونانی اختلافی وجود دارد که نشانه ای از نفوذ اندیشه یونانی در آن زمان می باشد. ولی چه به سهو یا عمد اندیشه مدنی و مصلحت عمومی و جمعی، از این ترجمه ها حذف گردیده بود. حذف این مقوله برای اندیشه ایرانی-اسلامی آتی که با تاکید مجدد بر اندیشه فره ایزدی شاید دلیلی بر سهو یا عمد لغو اندیشه مصلحت عمومی باشد می تواند به احتمال بسیار زیادی نغیر در چینش و فهم ما از اندیشه اسلامی عصر زرین فرهنگ ایرانی-اسلامی را باعث شود. (طباطبائی، ۱۳۷۵: ۹۸).

تمامی موارد مطروحه در بالا فهم ما را از مشکلات و چالش برانگیز بودن اندیشه فارابی در کنار موسس بودن وی را دوباره برجسته می نماید و همچنان این دفتر را ناگشوده باقی می گذارد. ناگشودگی ای که بیشتر حظ و سود اندیشه اسلامی است نه میان مایگی یا میانه بودن آن.

۴. اغراض اندیشه ورزی سید جواد طباطبائی

طباطبائی تلاشی وافر و سترگ برای آن چه که ما اندیشه اسلامی و ایرانی یا اندیشه ایرانی-اسلامی می خوانیم انجام داده است که آنچنان که خود نیز اعتراف می نماید تنها ابتدای راه

می‌باشد و نمی‌توان بعنوان حرفی نهائی از آن نام برد. در این مقاله تکیه ما بر اندیشه زوال ایشان است که می‌توان به نامهای زوال اندیشه سیاسی یا زوال در عین تداوم آن را دوباره نامید.

در باب این اندیشه هم چند غرض می‌تواند برای فهم تلاش طباطبائی مفید فایده واقع گردد:

الف) معنای زوالی که در اندیشه سیاسی مطرح می‌گردد آن چیز است که در اندیشه سیاسی مدرن غربی بدنبال تحول از اندیشه یونانی به اسکولاستیسم با وضع حملی که ماکیاول بوجود آورد توانست نوع جدیدی از فهم از امر سیاسی را به بار آورد. آن تحولی که در تاریخ اندیشه سیاسی اسلامی بوجود نیامد و همچنان مباحث دایر مدار سعادت و مصلحت فردی به تکاپو می‌پردازد. معنای این سخن آن نیست که در واقع امر اندیشه اسلامی به برهوتی از عدم فهم افتاده است بلکه منظور نظر این است که توانائی فهم دانش جدید سیاسی که از منظر باختین ناهمگونی در آن موج می‌زند را همچنان با فهم فرازبانی همگون ترجمه می‌نماید. اندیشه جدید غربی در زمان ماکیاول حول محور امنیت شهر و کشور و در حال حاضر حول محور امنیت کشورها با فهمی نژادی، زبانی یا هویتیست و نه امنیت امتی واحد در معنای کلاسیک آن. (رجائی، ۱۳۷۹: ۵۵).

ب) زوال اندیشه سیاسی با تاکید مجدد بر نسبت سیاسی آن، بحث بر مبنای صف بندی و رویارویی میان نیروهایست که نسبت آنها با امر سیاسی می‌تواند مخالفت یا موافقت باشد. (اشتراس، ۱۳۷۳: ۱۸). این صف آرائی در اندیشه اسلامی بر مبنای امت یا اندیشه می‌باشد و امر سیاسی در آن بسیار کمرنگ می‌باشد. در صورتیکه در فهم نوین تر از امر سیاسی ما شاهد این هستیم که دیگر قدرت بر مبنای فرد نیست و خود قدرت عاملی مستقل محسوب می‌گردد که بدون عاملیت انسانی از ابدان انسانها عبور می‌نماید. اندیشه های اسلامی در باب سیاست نه به نظریه ابتدائی نزدیکند و نه نظریه بعدی آن. (بشیریه، ۱۳۸۳: ۸۰۵).

ج) زوال اندیشه سیاسی در حکمت عملی و نه حکمت نظری رخ داده است. اندیشه یونانی امری جداگانه به نام تدبیر منزل نداشته و در اندیشه یونانی بعنوان مهد اندیشه و فلسفه سیاسی انسان مدنی الطبع محسوب می‌گردد و نه مدنی بالضروره که در اندیشه اسلامی به آن اشاره می‌گردد. در اندیشه یونانی جمع شدن افراد بدلیل نه احتیاج آنان به امنیت یا زندگی بلکه برای رسیدن به فضیلت جمعی پایه گذاری گردیده است. در صورتیکه در اندیشه اسلامی ضرورت حیات یا امنیت یا دوری از آشفستگی انسانها را به دور هم مجتمع می‌نماید. البته چنین

ریشه‌هایی را در اندیشه مسیحی - اسکولاستیک و اندیشه های پیشا مدرن - مدرن غربی نیز یافت می‌گردد و مختص اندیشه ایرانی یا اسلامی نیست. (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۲۵)

د) اندیشه سیاسی یک ملت را عرفا یا شعرا نمی‌توانند بیان نمایند. عارف یا شاعر بدنبال فضیلت و سعادت فردی نه در این دنیا بلکه در جهان دیگر می‌گردد و این یعنی از ابتدای امر، سائق اندیشه ورزی در جوامعی که حاملیت اندیشه سیاسی را این طبقه برعهده می‌گیرند با اندیشه نوع جدید آن متفاوت می‌باشد. این مورد خاص از ترجمه زوال اندیشه سیاسی، ناب و در عین حال دارای کرانه‌هایی بس وسیع و فراخ می‌باشد. چرا که بین حادثه بودن و یا نظم جدید دیدن غرب و اندیشه غربی می‌توان دریایی از مطالب و تلون مطالب را شاهد بود. از سوئی دیگر شهودی بودن اندیشه های هایدگر، شوپنهاور و نیچه را چگونه می‌توان دخل و تصرف نمود. (طباطبایی، ۱۳۷۳: ۲۳۷)

ه) زوال اندیشه سیاسی می‌تواند پس از مورد فوق‌الذکر اینگونه معنا گردد که عارف یا شاعر در پی غالب نشان دادن ملتی مغلوب و شکست خورده بودن غالبین و رد سیاست تغلب می‌باشد در صورتیکه در صور مدرن اندیشه سیاسی شکست معنایی جز شکست نخواهد داشت و نمی‌توان آن را نوعی دیگر جلوه بخشید. (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۴۵)

ز) در نهایت اعوجاج از فهم مصلحت و سعادت عمومی در اندیشه یونان به مصلحت و سعادت فردی در اسلام زوال اندیشه سیاسی می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۴۵)

۵. انتقادات به اندیشه زوال

طباطبایی در فهم اندیشه های سیاسی ایران، اسلام و غرب زبانی را بوجود آورده که حامل معنایی جدید و متفاوت از دانش سابق ماست. می‌توان این اندیشه ورزی در باب زبان و معنا را در فهم پساساختارگرا و هایدگری آن دید و یا نسبت آن را در چارچوب خود زبان سنجید. در هر صورت به احتمال ما شاهد وجهی جدید از معنا و زبان می‌باشیم که می‌تواند در غرض‌یابی اندیشه ورزان متقدم ما و همچنین فارابی بسیار مهم باشد. ولی می‌توان انتقاداتی نیز بر این مباحث وارد نمود که عبارتند از:

- اگر غرب و اندیشه غربی در پی تجدیدی که حادث شد مبین این تفاوت معنایی در اندیشه غربی و شرقی گردیده، چرا باید امر حادث و اندیشه پی‌آمد آن را بر اندیشه اسلامی برتر دانست. البته طباطبایی از سوءفهم صحبت نموده و نه برتری ولی گاهاً بنظر می‌رسد که برتری را با اندیشه غربی دانسته است.

- اندیشه ورزی یونانی ممکن است بر سامانه شهر و مصلحت عمومی دایرمدار باشد ولی اندیشه ورزی های پست مدرن جدید دیگر نمی تواند اندیشه را بر یک محور ببیند و از سوی دیگر زبان دچار اعوجاج که مصلحت فردی را در معنای جمعی آن بیان می کند در کجای این منظومه قرار خواهد گرفت؟ (فیرحی، ۱۳۷۸: ۹۸)

- در اندیشه اسلامی و در پی آن اندیشه ایرانی ممکن است بتوان عناصری از مصلحت جمعی و یا دانش مدنی در آیین نامه ها یا سیاست نامه های ایرانی و حتی شریعت نامه ها یافت. همانطور که در اندیشه های قدمای غربی چنین مباحثی صریح بیان نگشته است و این معانی در پی هزاران نگاهشسته در ترجمه و تفسیر آنان از پی آمده است.

- در پی مباحث بالا ترجمه و تدقیقی از اندیشه های ایرانی-اسلامی نه تنها بیان نگشته بلکه بسیاری از کتابهای قدمای ایرانی و یا اسلامی به زبانهای مادر خود ترجمه نگشته اند. خود طباطبایی بارها به این امر اشاره نموده است. (طباطبایی، ۱۳۹۹: ۸۰)

ولی اندیشه زوالی که در مباحث مطروحه طباطبائی باب گشایی شده است پس از انقلاب اسلامی ایران رخ داده و در کنار ایشان و در یک بستر دکتر فیرحی نیز نسبت به تئوریزه نمودن این اتفاق در عمل به فقه و فلسفه اسلامی نه تنها زوالی ندیده بلکه تداوم یافته و دیده است. در واقع در یک بستر ما شاهد دو رویا هستیم و پروبلماتیک موجود در اندیشه فارابی خود را در دو شکل مختلف از پرسپکتیو نشان داده است. دو چشم انداز تا حال حاضر ولی مباحث مطروحه از سوی طباطبایی بسیار بیشتر چالش برانگیز و جدل ساز بوده و عموماً دیگران در پی پاسخ گویی به آن برآمده اند تا مباحث مطرح شده از سوی فیرحی.

۶. پروبلماتیک جمهوری اسلامی و دوگانگی تبار اندیشه اسلامی-ایرانی در آن

جمهوری اسلامی در اولین سطح تحلیل عملی است در زنجیره ای از پراکسیس حادث گشته در طول تاریخ ایران (بشیریه، ۱۴۰۱: ۱۸۰). ولی اینکه این عمل یک حادثه و یا اتفاق بعلت عامل رهبری باشد و یا خارج از اراده و نیت انسانی در ساحت تاریخی خود رخ نموده باشد ما را به سطح بعدی تحلیل که این رخداد را واقعه بدانیم یا ضابطه رهنمون خواهد شد (بشیریه، ۱۴۰۱: ۲۲۵). اگر انقلاب اسلامی را اتفاق و یا حادثه و یا واقعه بخوانیم، این دگرگونی در سطح رهبری، چارچوب نظام سابق و نظام بین الملل آن زمان سنجیده و پرننگ می گردد. چنانچه اینگونه مسیر تحلیل را جلو ببریم بحث ما از منظر فوکوئی دیرینه شناسانه محسوب

می‌گردد و در نتیجه سیر حوادثی که به انقلاب منجر گشت کمتر دایرمدار اندیشه‌های قدما خواهد بود ولی اگر ضابطه باشد و بعنوان ضابطه‌ای تاریخی به آن نگاه شود اهمیت اندیشه‌های گذشتگان دو چندان خواهد بود. (نجفی، ۱۴۰۱: ۲۸۸).

بحث این مقاله اما در چارچوب و محور دیگری دور می‌زند، مسئله حادثه یا ضابطه بودن این دگرگونی نیست بلکه اهمیت در مسئله مند بودن پدیده انقلاب اسلامی است. نه ما از سال ۱۳۵۷ خیلی دور شده ایم و نه اغراض واقعی نظام بین الملل و رهبری انقلاب کاملاً بروز و تجلی یافته است. در نتیجه اهمیت تاریخ اندیشه اسلامی-ایرانی در غیبت یا کمرنگ بودن عوامل تحلیلی دیگر برای فهم این دگرگونی اهمیت بیشتری می‌یابد. در واقع امر ما نیازمند این هستیم که امکان‌های ممکن موجود در اندیشه فارابی برای تحول و ایجاد سیستم یا سازمان مدنی محور، بجای نهاد خلافت را در دوران جدید با نهادهای جدیدی همچون سلطنت و جمهوری اسلامی بسنجیم. این سنجش گذشته با امروز در محور اندیشه‌ای فارابی به ما کمک خواهد نمود که تنها از دهلیز و دالان نگاه فارابی در تاریخ اندیشه اسلامی، انقلاب ایران را بسنجیم. این سنجش دیگر محورهای بحث مانند رهبری، نظام سابق و نظام بین الملل را در برنمی‌گیرد و در سطح اندیشه سیاسی باقی خواهد ماند.

در سطح اندیشه سیاسی باقی ماندن اهمیت فیرحی یا طباطبایی شدن بحث را دو چندان کرده و از طرف دیگر راهی دوطرفه را بر ما باز می‌نماید که از یک طرف دریافت محور خواهد بود و از سوی دیگر ارائه محور. در معنای دیگر از یک طرف قوه به فعل در می‌آید و آن چه که فارابی در مدینه فاضله ترسیم نموده و از سوی دیگر فعل به قوه در می‌آید و آن چیزی که جمهوری اسلامی به منصفه ظهور رسانده است.

۷. ویژگی‌های مدرنیزاسیون جمهوری اسلامی در فلسفه

- وارد نمودن عنصر مردم در فلسفه اسلامی. این عنصر در گذشته هم دارای رگه‌های مشخصی در اندیشه و فقه اسلامی بوده ولی نه با ویژگیهای جدید آن. عنصر مردم حتی در اندیشه موسس و رئیس فیلسوفان ایرانی نیز، قاطبه‌ای بوده که می‌بایست در میانشان به عدالت حکم صادر شود، حقشان خورده نشود و ظلمی صورت واقع نیابد. اما احتمالاً هرگز نسبت به اینکه خود آنان مصدر اموری باشند یا بتوانند انتخاب کنند یا حتی برابر باشند بحثی رخ نداده بود. مردم کلیتی بودند که در بهترین شکل آن رمه نبودند و تابعینی هم کیش یا تابعینی در زیستی مسالمت آمیز با مسلمانان بودند. ولی

جمهوری اسلامی توانست بعزت رخدادهای جدید و آیین‌های نو در حقوق بین‌الملل و حقوق خصوصی از وضعیتی بهره‌بردار که مردم به شهروند و حکومت به حاکمیتی مدرن مبدل گردند. البته نه در وضعیت مردم در گذشته می‌بایست افراط نمود و نه شهروند امروز در معنای تفریطی و کاملاً پست مدرن آن می‌توان تکیه نمود.

- فقهای مسلمان در گذشته تنها حاملین اندیشه سیاسی محسوب می‌گشتند و اندیشه‌ورزی اینان نیز دارای حدود و ثغوری می‌بود. بعنوان مثال در اینجا، خارج از بحث و فحص بودن مطالب مطروحه یا در چارچوب شریعت بودن مباحث را می‌توان مطرح نمود. در جمهوری اسلامی، نقش فقها وجود دارد و البته کمرنگ گشته است. اما تفاوت ماهوی آن در نقد پذیر بودن آراء و همچنین استفاده بسیار زیاد از منابع جدید اندیشه‌های جدید می‌باشد. مهمترین فرق ولی در جایی خود را بروز می‌دهد که دیگر این فقها تغلب را تئوریزه نمی‌کنند و فقط در باب حقوق مکاسب و عادلانه رفتارکردن رای نمی‌دهند بلکه تمامی حقوق و آراء مدرن را برای تئوری ورزی به کار می‌گیرند. آن‌چنان که ارنست کاسیرر بیان می‌کند افسانه دولت پس از مدرن شدن و امروزی شدن حکومت از بین رفت و شکل و سیمای مشروعیت یابی پیدا نمود. در ایران هم این‌گونه شد و دیگر نه فقها از حوزه حکومت دور بودند که آن را نامشروع بخوانند و نه می‌توانستند تغلب یا عدم مشروعیت را توجیه نمایند. (کاسیرر، ۱۳۸۲: ۲۵)

۸. بازگشت میانه بودن فلسفه فارابی در شکلی جدید

این اشکال جدید و وارداتی در اندیشه نوین اسلامی-ایرانی بسیاری از انتقادات را رفع نمود ولی اساس اندیشه سیاسی اسلامی-ایرانی که نگاه به ورای ماهیت و وجود می‌باشد بیشتر ابقاء گردید. فلسفه اسلامی در میان آسمان و زمین همانند پاندولی در حرکت می‌باشد (کربن، ۱۳۹۹: ۳۱۴). فلسفه اسلامی در تمامی تاریخ خود پی جوی حقیقت و سعادت و فضیلت ورای وجود بوده. به احتمال زیاد تا به امروز نیاز به توجیه این نوع نگاه وجود نداشته است. اما در شکل جدید جمهوری محور آن، این نوع اندیشه ورزی به انواع کاربردی محور و غایت مند آن نزدیک گشته ولی همچنان برای بیان اهداف و آمال از فضیلت و سعادت اخروی بهره گرفته می‌شود. اگر اینگونه فرض نشود که اندیشه جدید میان آسمان و زمین برای جلوگیری از بن بست به مانند تمامی فلسفه‌های جدید در حال رفت و آمد می‌باشد. اینگونه می‌توان متصور

شد که ماهیت این اندیشه ورزی سیر در چنین فضائی است و جمهوریت مدرن اسلامی نیز توانائی حل این پروبلماتیک را نیافته است.

۹. نتیجه گیری

فلسفه جدید، که همچون گذشته در پی حاکمیت صالح-دوری از تغلب-سعادت و فضیلت فردی-سعادت اخروی و عدالت می باشد با وارد شدن به دنیای مدرن حالت و صورتی دوگانه یافته است که عبارتند از:

الف: پی گیری سعادت فردی و فضیلت آنچنان که فارابی و مشائیان به آن شکل صورت بخشیده بودند.

ب: پی گیری سعادت جمعی و مصلحت عمومی در قالب و شکل غربی آن بعنوان سرمد مباحثی همچون مشروعیت و برابری.

شکل اول و پی گیری اول، آن چیز است که فارابی محور می خوانیم و دومی ماکیاول محور، بعنوان یک تاریخ نگاری وارونه و تبارشناسانه و در پی مباحث مطروحه در اندیشه های طباطبایی نمی توان این دو محور را یکی دانست و میان بنیان بودن فلسفه اسلامی-ایرانی در آستانه ای ایستاده است که از نظر طباطبایی کار سترگیست. و این آستانه و فهم امروز ما از آن، خود نشانه گذریست که دیگر نمی توان آن را فارابی محور خواند بلکه توامان دارای عناصر بسیار قوی و جدی از اندیشه های فلسفی جدید است.

کتابنامه

- اسپرینگر، توماس (۱۳۹۹). فهم نظریه های سیاسی، فرهنگ رجائی، چاپ پانزدهم، انتشارات آگه، تهران.
- اشتراوس، لئو (۱۳۹۳). فلسفه سیاسی چیست؟، فرهنگ رجائی، چاپ چهارم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- اشتراوس، لئو (۱۳۹۸). ریشه های آلمانی (نیچه، فروید، هوسرل، هایدگر، گادامر، کوهن)، شروین مقیمی، چاپ دوم، انتشارات پگاه، تهران.
- آن. کی. اس. لمبتون (۱۳۷۹). دولت و حکومت در دوره میانه اسلام، علی مرشدی زاد، چاپ اول، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی تبیان.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). درآمدی بر جامعه شناسی تجدد، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.

نقش فلسفه سیاسی فارابی و ارتباط آن با نظریه زوال ... (اردوان یوسف‌زاده) ۲۲۳

- بشیریه، حسین (۱۳۹۴). تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم (لیبرالیسم و محافظه کاری)، چاپ سیزدهم، نشر نی، تهران.
- بشیریه، حسین (۱۴۰۰). تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم (اندیشه های مارکسیستی)، چاپ هجدهم، نشر نی، تهران.
- رجائی، فرهنگ (۱۳۷۶). معرکه جهان بینی ها: در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان، چاپ دوم، احیاء کتاب، تهران.
- طباطبائی، سیدجواد، (۱۳۶۷). زوال اندیشه سیاسی در ایران: ملاحظاتی در مبانی نظری، چاپ سوم، انتشارات مینوی خرد، تهران.
- طباطبائی، سیدجواد، (۱۳۷۴). ابن خلدون و علوم اجتماعی، گفتار در شرایط امتناع، چاپ اول، انتشارات مینوی خرد، تهران.
- طباطبائی، سیدجواد، (۱۳۷۵). خواجه نظام الملک طوسی، گفتار در تداوم فرهنگی ایران، چاپ اول، انتشارات مینوی خرد، تهران.
- طباطبائی، سیدجواد، (۱۳۸۰). دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران با ملاحظات مقدماتی در مفهوم ایران، چاپ اول، انتشارات مینوی خرد، تهران.
- طباطبائی، سیدجواد، (۱۳۸۲). جدال قدیم و جدید در الهیات و سیاسات، چاپ اول، انتشارات مینوی خرد، تهران.
- کرین، هانری، (۱۳۹۹). تاریخ فلسفه اسلامی (ویراست دوم با تجدید نظر کامل در ترجمه و مقدمه)، سیدجواد طباطبائی، چاپ سوم، مینوی خرد، تهران.
- کرین، هانری، (۱۳۶۵). فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی، سید جواد طباطبائی، چاپ دوم، مینوی خرد، تهران.
- معین زاده، مهدی، (۱۳۸۰). ((وجه انسان مدار رویکرد شیعی))، نقد و نظر، شماره سوم و چهارم، فصلنامه علمی - پژوهشی روش شناسی علوم انسانی.
- نجفی، موسی (۱۴۰۰). انگاره تعالی (فرانظریه فهم تحولات ایران در تناسب با گفتمان ترقی)، چاپ اول، نشر آرما، اصفهان.